

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

هاروت و ماروت

کمر مسلمانی قرآن خوانی است که نام هاروت و ماروت را نشینده و با سرگذشت ناخوش انجام این دو فرشته‌ی پرمدعی چون و چراگر آشنا نباشد.

جزئیات سرگذشت این فرشتگان مغضوب خدا را ارباب تفاسیر بر حسب سلیقه و مشرب خویش متفاوت نوشته‌اند، اما استخوان‌بندی داستان در همه‌ی تفسیرها یکسان است و خلاصه‌اش این که:

هاروت و ماروت دو فرشته بودند از مقربان بارگاه الوهیت و سراپا زهد و طاعت و اخلاص، منتها اندکی غرغرو و بسیار پرمدعا. گاه و بیگاه در اثنای طاعات و عبادات به حضرت باری تعالی می‌نالیدند که چرا آدمیزادگان گناهکار را بر سطح زمین باقی گذاشته است؟ و چرا به یک اشاره صحنه‌ی خاک را از لوث وجود این معصیت‌گران ناپاک نمی‌پیراید؟ و گاهی دامنه‌ی چون و چرا ی گستاخانه را بدانجا می‌کشاندند که: بارخدایا! منظورت از این خلقت ناقص سراپا عیب و عوار چه بوده است؟

فرشتگان معصوم که به حکم دوری از «میدان» به قول مستضعفان «فند» و دعویشان بسیار بود و چون به برکت خلقت خاص و از همه بالاتر اقامت در جوار عرض اعلی، از مشکلات اهل زمین بی‌خبر بودند، هر دم و ساعت خطاهای ناگزیر بشر را به قول فرنگی‌مشربان «آگراندیسمان» می‌کردند و بوق و کرنا در ملکوت اعلی راه می‌انداختند که این آدمیزادگان فلان‌فلان شده مظهر خیانت و جنایت‌اند و سرسپرده‌ی شیطان و مخالف حقوق بشر و آزادی‌بندگان خدا، و عاشق خونریزی و کشتار و شکنجه، اگر ما بجای آنان بودیم چنین و چنان می‌کردیم.

خدای تعالی - به روایت مؤلف تفسیر سوراآبادی - برآنان نهیب زد که «چند سرزنش کنید آدمیان را به گناه کردن، که اگر آن شهوت و هوای تن که در آدمیان بنهاده‌ام در شما بنهادمی از شما نیز هم گناه آمدی».

اما دو فرشته‌ی خیره‌سر دست از انتقاد برداشتند و روز و شب با اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها ملکوت آسمان‌ها را آشفته کردند و قبایح اعمال حکمرانان زمینی را به رخ آسمانیان کشیدند که فلان حاکم

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

خیره‌سر خونخوار، رعیت را به توپ و تفنگ می‌بندد و هر کس بخلاف میل و قدرت او سخن گوید، دژخیمان خویش را به سرکوبیش می‌گمارد و هر قلمی که جز به تأیید و تحسین «منویات ملوکانه» بر صفحه‌ی کاغذ گردش کند محکوم به شکستن است و هر مصلح بشردوستی که دم از آزادی و حقوق انسانی زند، داغ «عامل استعمار» و «سرسپردگی بیگانه» بر پیشانی حیاتش می‌نهد، و می‌خواهد که همگان با شعار «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» مطیع و مداح او باشند و مصداق مجسم «چشم بر حکم و گوش بر فرمان».

خدای بخشاینده مهربان، دعوی‌های جسارت‌آمیز و انتقادهای بی‌پروای این دو فرشته را نادیده و ناشنیده گرفت و به نصیحتشان پرداخت که «این سوی میز و آن سوی میز تفاوت بسیار دارد و مسند قدرت لغزشگاه فسادآفرینی است که مسندنشینش را به درکات غضب خداوندی و نفرت خلق می‌افکند، اگر شما فرشتگان معصوم هم در وضع و شرایط آدمیزادگان قرار گیرید به احتمال بسیار غرور قدرت چنان دیوانه و مستتان کند که مایه‌ی روسفیدی ابنای بشر شوید و باعث شرمساری فرشتگان ملاء اعلی».

اما سودای هنرنمایی نه چنان در سر فرشتگان جای گرفته بود که جای اندرز شنیدن باقی گذاشته باشد. دیگر باره در اصرار خود ابرام کردند و -به روایت طبری- «اندر خواستند از خدای عزوجل که ما را ملکات زمین ده تا به جهان در داد کنیم و بر روی زمین هیچ گناه نکنیم».

سرانجام اصرارها به نتیجه رسید و جناب هاروت و حضرت ماروت در هیأت بشر به زمین فرود آمدند تا بر مسند حکومت نشینند و تمشیت امور جهانیان دهند و به فحوای «هر کسی پنج روزه نوبت اوست» معرکه‌گیر میدان شوند و به اسیران خاک و ساکنان افلاک ثابت کنند که تافته‌ای جدابافته‌اند و هرگز از دایره‌ی انصاف و عدالت -به قول منشیان عهد قدیم- پا فراتر نخواهند نهاد.

فرشتگان از عزلت درآمده‌ی به قدرت‌رسیده در نخستین لحظات هبوط، صاحب همه غرایز خوب و بدی شدند که آدمیزادگان دارند و به قول اهل تأویل و تعبیر با همان مشکلات و مسائلی مواجه گشتند که اسلاف زمینی آنان روبرو بودند. اما این هر دو بزرگوار از امتیاز خاصی برخوردار بودند که حاکمان پیشین را از آن بهره‌ای نبود و این مزیت، داشتن «اسم اعظم» بود که به برکت آن می‌توانستند، شبانگاه پس از رتق و فتق امور خاکیان راه سپر افلاک شوند و در فضای مصفای ملکوت آسمان‌ها از آلودگی‌های دامنگیر خاک رها گردند و دل و جان را صفایی دهند و از نفس فرشتگان کسب فیض و طلب همت کنند.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

این مزیت ارجمند و بی‌همتا را بعض اهل تأویل به «وجهی ملی» و «پشتیبانی و قبول عمومی» تعبیر و تشبیه کرده‌اند که البته ربطی به داستان ما ندارد و جای طرح و بحثش هم اینجا نیست. باری دو فرشته به زمین آمدند و بر مسند حکومت و قضا نشستند و در نخستین روز حکمرانی با استقبال بی‌دریغ خلائق مواجه گشتند و پس از عمری طاعت و بندگی، با مزه‌ی دلنشین و اغواگر «قدرت» آشنا شدند و خویشان خود را صاحب اختیار عالمیان و فرمانروایان بی‌رقیب پهنه‌ی خاک دیدند.

یکی دو روز نخستین به خیر و خوشی گذشت و فرشتگان به منصب رسیده همه‌روزه بر قلمرو خاک فرمان می‌راندند و همه شب با مدد اسم اعظم راهی افلاک می‌شدند.

بامداد سوم، جناب هاروت در بارگاه خویش بر مسند نشست و بار عام داد تا مدعیان و دادخواهان شرفیاب شوند، و شدند. در انبوه متظلمان و مراجعان، چشم معصوم و معصیت ناکرده‌اش به جمال دلنشین زنی افتاد از قبیله‌ی آتشپارگان هوس‌انگیز. با دیدن صورت زیبا و حرکات لوند و دلربای علیامخدره، حضرت هاروت برای نخستین بار حالت عجیب و ناآشنایی در درون خویش احساس کرد. ضربان قلبش تندتر شد، نگاه اشتیاقش بر جمال زن خیره ماند و میل غریزی مقاومت‌ناپذیری او را به طرف نازنین کشاند، و از این تحول سریع و تمایل ناگهانی غرق حیرت شد.

با فراست ملکوتی خود دریافت که این تغییر حالت محصول «بشر شدن» است و به جرگه‌ی آدمیزادگان درآمدن. در همین لحظه به یاد واپسین اندرزی افتاد که هنگام قبول مأموریت از حضرت حق شنیده بود که «خون بناحق مرزید و در حکم و قضا میل و محابا مکنید و جور و جفا مپسندید». منظره‌ی ملکوتی اعلی در پیش چشمش مجسم شد و خیل کروبیان افتاد که شاهد اعمال اویند و در انتظار این که از مأموریت خود سربلند و رو سفید بازگردد. به یاد رجزخوانی‌های خویش افتاد و خرده‌هایی که بر اعمال و افعال خاکیان گرفته بود.

این یادها لرزه بر اندامش افکند و او را لحظه‌ای از توجه به زن زیبا منصرف ساخت و کوشید که به دعاوی متظلمان به ترتیب نوبت و حکم عدالت رسیدگی کند؛ اما دریغا که این عفاف و پرهیز دیری نپایید و همه‌ی زهد و معصومیت او را «درهم شکست پنجه‌ی خوبان به دلبری». بیچاره می‌کوشید تا چشم از جمال زن برگیرد و به کار مردم رسیدگی کند، اما «ز دست دیده و دل هر دو فریاد» که «دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است».

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

مشاوران و ملتزمانی که در دو روز گذشته دور و برش جمع شده و او را چون نگین انگشتری محاصره و خود را فدایی و مرید و جان نثارش معرفی کرده بودند، با دیدن این حالت، نگاه دزدانه و مودیانهای با یکدیگر رد و بدل کردند و نقش نامحسوس لبخندی بر گوشه‌ی لبشان نشست.

هاروت که خود را بر لبه‌ی پرتگاه فساد و انحراف دید، نهیبی بر نفس اماره زد و به کار دادخواهان پرداخت، اما بخلاف دو روز گذشته حال و حوصله‌ای برای شنیدن دعوی متظلمان نداشت که همه‌ی شکایت‌ها از مقوله‌ی «مقالات جراید و پرت و پلاهای نویسندگان مغرض و روشنفکران فرنگ‌زده‌ی بی‌دین» بود و جز ایجاد تفرقه و برهم زدن وحدت اندیشه حاصلی نداشت. با این‌همه هاروت هر لحظه به خود تلقین می‌کرد که سعه‌ی صدر نشان دهد و مدارا و تحمیل پیش گیرد و عرایض یکایک را بشنود، اما خودش هم نفهمید چگونه در مدتی کوتاه‌تر از چند دقیقه همه را دست‌به‌سر کرد و راضی و ناراضی از دارالحکومه مرخص فرمود تا نوبت به زیبای عشوه‌گر رسید.

زن فتان با حرکت لوندانه‌ای پیش آمد و گوشه‌ی چادر محکم‌گرفته‌اش را باز کرد و نیمی از گردن و سینه‌ی خود را در معرض نگاه حریص و مشتاق هاروت قرار داد و با لحنی وسوسه‌انگیزتر از حرکاتش، زبان به شکوه گشود که شوهرش چنین و چنان است و قدر او را نمی‌داند و توقع مختصر از حضرت حاکم این که با صدور اجازه‌ی طلاق جانس را از چنگ مردی بدین حق‌ناشناسی و ناسپاسی نجات بخشد.

xxxفرشته البته معصوم احمی بر ابرو نشانده که: «اگر صیغه طلاق را جاری کنم می‌دانی در این ولایت آشفته چه بر سرت خواهد آمد؟ در شهری با اینهمه الواط و اراذل، زنی بی‌سرپرست»، و به دنبال کلام خود با لحنی شبیه به زمزمه و خودگوئی افزود: «آنهم با این جمال و زیبایی».

علیامخدره گوشه چادرش را تکانی دیگر داد و قدمی جلوتر آمد که: «خدا سایه بلند پایه حضرت حاکم را از سر ما کم و کوتاه نکند، چه قیم و سرپرستی بهتر و مناسب تر از خود شما؟».

نام این زن را ارباب تفاسیر مختلف ضبط کرده‌اند. بعضی او را زهره گفته‌اند و گروهی ناهید و جمعی عزایل، اما مخلص که اصل داستان را از زبان روضه‌خوان شهرمان مرحوم آسید مصطفی آنهم در سنین کودکی شنیده‌ام، دلم می‌خواهد او را به همان اسمی بنامم که مرحوم سید از قول عمه‌اش کلثوم روایت می‌کرد، یعنی علیامخدره «دولت خاتون»، چه باید کرد داستان درس صغر و نقش حجر را که شنیده‌اید.

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

باری هاروت با همه‌ی وجودش احساس کرد که به این زن نیاز دارد و البته زنی بدین زیبایی در حباله‌ی نکاح مردی بدان ناسپاسی مصداق مجسم سیب سرخ است و دست چلاق. چه بهتر که حکم طلاق را صادر کند و شخصاً او را صاحب شود.

در اجرای این نیت خیر موانع مختصری به نظرش رسید، یکی داد و فریاد شوهر ناراضی و البته نالایق، دیگری ونگ و ونگ بچه‌ی تخیلی که همراه زن بود و گوشه‌ی چادر مادرش را سفت و محکم چسبیده بود و نمی‌خواست به هیچ قیمتی از او جدا شود، و بالاتر از این هر دو، تعهدی که در بارگاه ربوبیت سپرده است و انتظاری که فرشتگان عالم بالا از رفتار عادلانه و پرهیزگانه‌ی او دارند، و در جزو بیست و نهم جماعت متظلمانی که پشت در اطاق صف کشیده‌اند و منتظر نوبتند و از درز در با نگاه شیطانی خود مواظب حرکات و اعمال اویند.

چاره‌ای به نظر هاروت رسید، پیشخدمت را احضار فرمود و زن را به او سپرد تا به محکمه‌ی حضرت ماروت برد و از او بخواهد که به عرایضش توجه کند، و اگر در حل مشکلش درماند به حکم «امرهم شوری بینهم» علیامخدره دولت خاتون را نزد خودش نگهدارد، تا سر فرصت با هم مشورت کنند و ترتیب کارش را بدهند.

مرد فضولی از میان متظلمان که شاهد ماجرا بود زیر لب غرو غری کرد که «عجب! اینها هم بله!» اعتراض آرام مرد به سرعت برق و باد از لبی به لبی منتقل شد و در فضای تالار پیچید و چیزی نمانده بود که جماعت دادخواه را به تظاهرات بکشاند که یکی از ملازمان حضرت سینه‌اش را سپر کرد و قوتی به صدایش داد و با نعره‌ای مهیب بر جماعت بانگ زد که «فضولی موقوف! کار پاکان را قیاس از خود مگیر، چه نسبت خاک را با عالم پاک!» دیگری از ملازمان به مدد همکارش آمد که: «خطا بر ملایک گرفتن خطاست!» و سومی چماق تکفیر را آماده‌ی فرود آوردن کرد و چهارمی با صدور حکم و با فراخواندن جلاد به زمزمه‌ی اعتراض خلق پایان داد.

ساعتی بعد در محضر فردوس‌نشان جناب ماروت هم ماجرای بر همین سبک و سیاق اتفاق افتاد. ماروت با شنیدن پیام رفیقش و دیدن جمال دلفریب دولت‌خانم به همان احساس مبهم و آزاردهنده‌ای مبتلا شد که همکار گرامیش هاروت شده بود. زن و کودکش را به خادمان حرمسرا سپرد تا هنگام غروب آفتاب و ختم دعاوی متظلمان، با حضور هاروت به شکایتش رسیدگی کند.

بقیه‌ی روز را دو فرشته در انتظار جلسه‌ی مشورتی با کم صبری و بی‌حوصلگی گذراندند. مقارن غروب آفتاب طرح بقیه‌ی شکایات را به روز بعد موکول کردند و جماعت دادخواهان را به سراغ

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

نخودسیاه فرستادند، و جلسه‌ی موعود مشاوره را با حضور زن و کودک تخس و بهانه‌گیرش تشکیل دادند.

در آغاز جلسه، هاروت سینه‌ای صاف کرد و شرح کشفی داد از مظالم شوهر فاسق و فاجر و ستمکار دولت‌خاتون و این‌که وظیفه‌ی وجدانی آنان است که این زن بی‌پناه بی‌گناه را از چنگ چنان نره‌غول بی‌سروپائی نجات بخشند.

زن دلربا با شنیدن لحن موافق هاروت زد زیر گریه و با حق‌ها حق بی‌اختیار شروع کرد به تجدید مطلع از مفاسد شوهر و ستم‌هایی که در طول چند سال زناشویی بر او روا داشته است.

ماروت در حالی که چشم از سر و سینه‌ی علیامخدره بر نمی‌داشت به تأیید هاروت آمد که: «البته باید زنی بدین خوبی و نازنینی را از چنگ شوهری بدان پلیدی و پلشتی نجات دهیم و از این بالاتر وظیفه‌ی «انسانی» بنده و جنابعالی است که این عورت ستم‌رسیده‌ی بی‌دست و پا را پناه دهیم و در کنف حمایت خود گیریم و در خانه‌ی خود از او نگهداری کنیم».

نطق غرای ماروت را صدای بچه قطع کرد که: حضرت آقا! ما خودمان خانه داریم، زندگی داریم، شما مرحمت کنید صیغه‌ی طلاق را بخوانید، بقیه‌اش را خودمان می‌دانیم!

نهیب هاروت زبان کودک را در کام خشکاند که: فضولی بس است، ترا هم پدر فاسد ظالمت، لوس و بی‌تربیت کرده است. بزرگتر از تو هم حق ندارد بالای حرف فرشته حرف بزند، آنوقت تو بچه‌ی تخس نیم‌وجبی می‌گویی خودمان خانه داریم، زندگی داریم و می‌خواهی مادرت را به دست تو بسپاریم که...

بچه در حالی که با دستی چادر مادرش را چسبیده بود و با سرآستین دست دیگر دماغش را پاک می‌کرد در نهایت بی‌تربیتی زبانش را بیرون آورد و دهن کجی خشم‌آفرینی نثار حضرت کرد و حرفش را برید که آقای فرشته، اگر مادرم نخواهد شما نگهداریش کنید باید که را ببیند.

دولت‌خاتون که حال و هوای مجلس مشاوره را منقلب دید، گوش بچه را کشید و دوبامبی توی کله‌اش کوبید که: تو نیم‌وجبی بته مرده توی کار من فضولی می‌کنی.

طفلك با نهیب آخری دست و پایش را جمع کرد و به گوشه‌ای خزید و حق‌زنان در لاک خودش فرو رفت.

سایه‌های شب بر آفاق ولایت دامن گسترده بود، و در فاصله‌ای کوتاه مجلس خشک قضاوت به بزم حال و عشرت تغییر یافته. فرشتگان لذت‌طلب سد حیا را شکسته بودند، چه، دولت حجاب خود را به یکسو افکنده و با همه‌ی زیبایی‌های هوس‌انگیزش در برابر آن دو نشسته بود. هاروت و ماروت تشنه‌ی

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

وصال بودند، اما هنوز پرتو ضعفی از عوالم گذشته در اعماق قلبشان کورسویی می‌زد و از تجاوز به زن بازشان می‌داشت.

در این‌جا، روایت تفسیرهای مکتوب با آنچه که من از مرحوم آقا سید مصطفی روضه‌خوان ولایت‌مان شنیده‌ام مختصر اختلافی دارد. مؤلفان تفسیرهایی از قبیل طبری و کشف‌الاسرار و سورآبادی و غیره نوشته‌اند که زن عشوهرگر از قبول تقاضای فرشتگان دلباخته‌تجاشی کرد و اجابت دعوتشان را موکول به نوشیدن جرعه‌ای شراب کرد.

اما آقا سید مصطفی خدایبامر ما از قول روایه‌ی صادقه‌ای چون عمه کلثوم مرحومه‌اش، می‌گفت: در این اثنا شیطان در لباس یکی از ملازمان و محرمان به داد فرشتگان رسید و با پیمودن جام شرابی به هر یک ترس و پرهیزها را از وجودشان شست و بیرون ریخت. هنوز آهنگ گرم و گیرای مرحوم آسید مصطفی در گوش جانم طنین‌انداز است که بعد از نقل این عبارت به حاشیه می‌رفت و مستمعین مجلس روضه را نصیحت می‌کرد که «ایها الناس شراب قدرت دشمن عقل است، خصم منطق و انصاف است، وقتی که آدمیزاد جرعه‌ای نوشید، دست به اعمالی می‌زند که می‌داند غلط است، گناه است، خلاف عقل و دین است، مایه‌ی رسوایی دنیا و عذاب آخرت است، اما می‌کند و پروایی ندارد».

باری بگذریم از نسخه‌بدل‌های تفاسیر و اختلاف روایات به هر حال هاروت و ماروت در اشتیاق وصال دولت‌خاتون، جام شراب را لاجرعه سرکشیدند و یک‌باره از قید تعقل و منطق رها شدند. دیوانه‌وار به طرف زن هجوم بردند، کودک دل‌شکسته و دماغ‌سوخته‌ی سرخورده که در گوشه‌ای کز کرده بود، به عنوان آخرین تلاش به میان آمد که مادرش را از چنگ دو قاضی بدمست رها کند، اما فرشتگان که از این مدعی مزاحم به تنگ آمده بودند، چون با نهیب و تهدیدشان کنار نرفت، به جانس افتادند و قطعه قطعه‌اش کردند. و...

بقیه‌ی قضایا معلوم است. فرشتگان داعیه‌دار معصوم، در اعماق گناه و درکات اسفل عذاب سقوط کرده بودند. بامدادان که نسیم سحری از خواب مستی و گناه و جنایت بیدارشان کرد، به یاد واپسین فرمان خداوندی افتادند که «خون بناحق مریزید، در حکم و قضا میل و محابا مکنید، جور و جفا مپسندید، و به استبداد مگرایید، و...»

سرخورده و پشیمان از قبول مناصب دنیوی و ارتکاب معاصی گوناگون، به یاد تنها امتیاز خداداده‌ی خویشان افتادند: اسم اعظمی که به برکت آن می‌توانستند از خاکدان پر آسیب و فساد به شاخسار ملکوت پرواز کنند و در جوار عرش صفا و رحمت خداوندی پناه جویند، اما...

در صورت عدم دسترسی به آثار مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ و تکثیر این متن، آنگاه که به قصد فروش نباشد، بلامانع است.

در آستین مرقع

هاروت و ماروت

اثر مرحوم سعیدی سیرجانی

سیل گناه و جنایت و استبداد، اسم اعظم را از لوح خاطرشان شسته بود. عذاب الهی به صورت نفرین خلایق به سراغشان آمد، مردم خروشان و خشم‌آگین هر دو را گرفتند و در اعماق چاهی در بابل سرنگون آویختند و این مجازات ابدی تا روز قیامت دوام دارد.